

## آموزش حفظ قرآن در مهدهای کودک از منظر فقه تربیتی\*

□ علیرضا اعرافی\*\*

□ سید عنایت‌الله کاظمی\*\*\*

دستیابی به حکم فقهی آموزش حفظ قرآن در مهدکودک‌ها بر مبنای روش استنادی و تحلیلی با تأکید بر روش استنباط فقهی، موضوع این نوشتار است. آموزش حفظ قرآن یعنی واداشتن کودک پیش دبستانی به حفظ قرآن درحالی که شرعاً مرفوع القلم است و حکم تکلیفی بر او بار نمی‌شود، استنباط حکم فقهی را با چالش مواجه می‌سازد. اما با تتبع در ادله رفع قلم، به دست می‌آید که این ادله انصراف به افراد بالغ داشته و موضوعاً شامل نابالغ نمی‌شود، اما شمول و عدم شمول این ادله در مرتبه احکام الزامی است. از این رو استنباط حکم استجابی حفظ قرآن برای متریان پیش دبستانی بی‌اشکال است. با توجه به عدم تعیین سن خاص برای شروع آموزش حفظ قرآن در روایات و نیز گرایش ذاتی کودک به معنویت و قدرت حافظه او دست‌کم به لحاظ عقلی و عرفی مانعی از آموزش حفظ قرآن برای کودکان پیش دبستانی وجود ندارد. همچنین با تنقیح مناط از دلالت روایاتی که آموزش قرآن را حق فرزند بر والدین معرفی کرده، می‌توان دست‌کم استجاب آموزش حفظ قرآن را استنباط نمود. از این رو اجبار و الزام آنها به فراگیری قرآن جایز نیست و چنانچه این امر موجب تنفر از قرآن شود یا اسباب انحراف کودک در آینده را فراهم آورد، حرام است.

**کلیدواژه‌ها:** سن آموزش، کودک ممیز، مرفوع القلم، تعلیم اجباری، ویژگی‌های فردی مربی.

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۵/۲۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۷/۱۵.

\*\* استاد درس خارج حوزه علمیه قم (www.eshragh-erfan.com).

\*\*\* دانشجوی دکتری فقه تربیتی مؤسسه اشراق و عرفان (نویسنده مسئول) (Enayat200@chmail.ir).

ورود آموزش قرآن به نظام تعلیم و تربیت ایران به سال ۱۳۲۳ بازمی‌گردد که پس از پیروزی انقلاب با بازنگری جدی «اصول و اهداف آموزش قرآن (شورای توسعه فرهنگ قرآنی، اهداف آموزش عمومی قرآن کشور، جلسه نوزدهم و بیستم مورخ ۱۳۹۲/۲/۷ و ۱۳۹۲/۸/۴)، سازمان‌دهی محتوا و متون آموزشی، تربیت معلم قرآنی و تولیدات آموزشی» طرح جامع آموزش قرآن تهیه و آموزش قرآن به شکل جدی‌تر پیگیری شد. در این میان اهتمام به حفظ قرآن به‌ویژه در سایه حمایت‌ها و تأکیدات مقام معظم رهبری زمینه و انگیزه لازم برای آموزش حفظ قرآن را در میان والدین و متولیان تربیتی فراهم آورده است.

امروزه آموزش در دوره پیش‌دبستانی مورد توجه خاص کارشناسان آموزشی و تربیتی قرار گرفته و این باور وجود دارد که برخی از اقدامات تمهیدی و آموزشی را می‌توان از این دوره آغاز نمود که فعالیت‌های آموزشی قرآنی، یکی از آنهاست. این امر تا بدان جا مورد اهتمام قرار گرفت که به تأسیس مهد قرآن‌ها انجامید و با محوریت تعلیم دینی، عملاً به آموزش قرآن و به یادسپاری آن در سطوح مقدماتی اقدام شد. بر این اساس روی سخن این نوشته آموزش حفظ و از برکردن قرآن به کودکان پیش‌دبستانی و مهدکودک‌هاست، اینکه آیا تعلیم حفظ قرآن در این سطح به لحاظ آموزشی صحیح و مشروع است یا نه؟ از این رو، به‌طور مشخص مسئله مورد پژوهش، استنباط حکم فقهی آموزش حفظ قرآن به این کودکان است.

در بدو امر به نظر می‌رسد مبادرت به تعلیم حفظ قرآن در سطوح تمهیدی و مقدماتی از سنین قبل از دبستان در محیط خانه یا مراکز پیش‌دبستانی از دیدگاه فقهی جایز بوده و منعی نداشته باشد. اصولاً آشنایی و انس با قرآن، ایجاد علاقه‌مندی و گرایش به قرآن در راستای فطرت پاک کودک<sup>۱</sup> و پاسخ به یکی از نیازهای روحی و حس معنویت‌گرایی او باشد که زمینه آموزش حفظ قرآن را هموار می‌سازد؛ اما آنچه این برداشت اولیه را با چالش مواجه می‌سازد، مرفوع القلم بودن کودکان است. آموزش و تعلیم حفظ قرآن نوعی واداشتن کودک به فراگیری قرآن و به یادسپاری آن است و استنباط حکم فقهی برای این نوع آموزش، فرع ثبوت تکلیف برای مکلف و متربی است، در حالی که کودکان بر اساس احادیث، مخاطب حکم فقهی قرار نمی‌گیرند. از این رو ظاهراً تلاش برای استنباط حکم فقهی، لغو است.

برای رسیدن به راه‌حلی برای این مناقشه لازم است دو موضوع روشن شود: ۱. آیا ادله مثبت تکلیف منصرف به افراد بالغ است یا غیر بالغ را نیز شامل می‌شود؟ ۲. آیا در منابع روایی، سن خاصی برای آموزش و تعلیم بیان شده است یا خیر؟ برای دستیابی به پاسخ مناسب، باید ادله بررسی شوند.

به تناسب موضوع مورد تحقیق، سه واژه «تعلیم»، «حفظ قرآن» و «مهدکودک» از کلمات محوری در این تحقیق است که ابتدا به مفهوم‌شناسی آنها می‌پردازیم.

تعلیم از باب تفعیل، در لغت به معنای آموزش و یاددادن است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۵۲/۲). از آنجا که ویژگی باب تفعیل، استمرار و تثبیت است، تعلیم نیز بر نوعی استمرار و تثبیت دلالت دارد. در اصطلاح به تغییری که در حوزه شناختی ایجاد می‌شود، تعلیم

اطلاق می‌شود. به تعبیری دیگر: هرگونه فعالیت یا تدبیر از قبل طرح‌ریزی شده که هدف آن آسان کردن یادگیری در یادگیرندگان است، تعلیم نامیده می‌شود (اعرافی، ۱۳۹۴: ۱/ ۱۶۲-۱۶۴). از این رو فرایند انتقال مفاهیم به هر شیوه از جمله یاددادن به روش کلاسی یا پرسش و پاسخ، مباحثه، کنفرانس در دایره مفهوم تعلیم قرار می‌گیرد.

مفهوم تعلیم در یک نگاه کلی، یا تکوینی و حقیقی است یا اعتباری و قراردادی. لذا اطلاق معلم به خداوند با اطلاق آن به مریدان بشری، تفاوت دارد. واژه معلم درباره انسان، انصراف به تعلیم اعتباری دارد، اما درباره خداوند ظهور در تعلیم تکریمی و حقیقی دارد. در عبارت «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» (علق: ۵)، یاددادن خدا به انسان به معنای تصرف در وجود، یا به ودیعه نهادن در سرشت یا افاضه به اوست. این امر به بحث علیت باز می‌گردد و اینکه حتی در تعلیمی که از سوی عامل انسانی هم صورت می‌گیرد، از باب «لا مؤثر فی الوجود إلا الله»، معلم واقعی خداست.

نوع دیگر از تعلیم تکوینی، تصرفات طبیعی انسان است؛ مانند آنچه در مهندسی ژنتیک<sup>۲</sup> رخ می‌دهد و با تصرف در ژن‌ها، ممکن است شخص بدون برنامه و کلاس آموزشی، مطالبی را یاد بگیرد. بعید نیست بر این مورد نیز تعلیم صادق باشد؛ بنابراین تعلیم، به لحاظ لغوی و در شرایط عادی، انصراف به فرایند متداول کلاسی و انتقال مفاهیم دارد، اما در صلب معنا، این امر نهفته نیست.

بر اساس مطالب فوق، تعلیم هم آموزش اعتباری و فرآیندی، هم فرآیندهای اجتماعی‌ای که به صورت روابط بین افراد برقرار می‌شود و هم فعالیت‌هایی<sup>۳</sup> که ممکن است بر اساس تطور و تکامل علوم بشری مصداق پیدا کند را شامل می‌شود. بله، قوام مفهوم تعلیم به این است که فرد واجد علم، به هر شکل ممکن، سبب و واسطه آگاه شدن فرد فاقد علم شود. چه این وساطت و سببیت، مستقیم باشد و چه غیرمستقیم و به شکل تمهیدی که مقدماتی را برای آگاه شدن یا شکوفا شدن استعداد شخص را فراهم می‌آورد. از این رو بسیاری از پدیده‌ها و تحولات پیرامون که سبب آگاهی شخص می‌شوند، عامل و حامل هستند، اما به آنها عنوان «معلم» اطلاق نمی‌گردد و به این نحوه از آگاه شدن نیز تعلیم گفته نمی‌شود. بنابراین عنوان «تعلیم» انصراف دارد به صورتی که شخص معلم آگاه به ماده و موضوع مورد تعلیم باشد.



با تتبع در منابع روایی، دست‌کم سه معنا برای «حفظ قرآن» قابل برداشت است:

الف. از برکردن و به یاد سپردن قرآن. معنای ظاهری و متبادر از حفظ قرآن در محاورات امروزی، از برکردن و به یاد سپردن آیات قرآن است.

ب. صیانت از ظاهر و وجود خارجی قرآن. معنای دیگر حفظ قرآن، صیانت و نگهداری قرآن است که طی آن ظاهر محسوس قرآن اعم از جلد، ورق و برگ‌های آن نگهداری و صیانت و از اندراس آن جلوگیری می‌شود.

ج. صیانت از انحراف معارف و مفاهیم قرآن. طبق این معنا، حفظ قرآن یعنی محافظت از محتوا و معارف قرآن، به گونه‌ای که حقایق آن همان‌گونه که نازل شده و به وسیله پیامبر و معصومین<sup>۴</sup> تبیین و تشریح شد، محفوظ بماند و به آیندگان منتقل شود و از انحراف و اعوجاج آن جلوگیری شود که آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹). بر این معنا دلالت تامی دارد؛ گرچه بعید نیست آیه بر معنای دوم نیز دلالت کند.

به هر حال محور بحث در این نوشتار، معنای اول حفظ قرآن یعنی از برکردن و به یاد سپردن آیات است.

مهدکودک یا کودکستان، نوعی آموزشگاه است که برای نگهداری و پرورش کودکان خردسال و گذار آنها از محیط خانه به مدرسه ایجاد شده است. نخستین مهدکودک توسط فردریش ویلهلم اوت، در سال ۱۸۳۷ میلادی در شهر باد بلنکنبورگ در ایالت تورینگن در کشور آلمان ایجاد شد. میرزا جبار عسگرزاده معروف به جبار باغچه‌بان بنیان‌گذار نخستین کودکستان ایران بود. مهدکودک مرکب از دو واژه عربی مهد به معنای گهواره و کودک واژه‌ای فارسی است و در مجموع به معنای گهواره کودک ترجمه واژه غربی آن است که به فارسی می‌شود باغ کودکان که به اشتباه به مهدکودک ترجمه شده است. در گذشته از واژه فارسی کودکستان استفاده می‌شد که از نظر معنا صحیح‌تر از مهدکودک می‌باشد. بسته به کارکرد و موقعیت، مهدکودک‌ها به انواع گوناگونی تقسیم می‌شود که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مهدکودک دوزبانه؛ به صورت روزانه به آموزش زبان خارجی و زبان دوم برای کودکان اشتغال دارد.
۲. مهد قرآنی؛ علاوه بر داشتن مسئولیت مراقبت و پرورش کودکان، در زمینه آموزش مفاهیم دینی و قرآنی به کودکان هم فعالیت دارد.
۳. مهدکودک مساجد؛ برای نگهداری از کودکان نمازگزار، تأسیس شده و با استفاده از فضا و امکانات مساجد به ارائه خدمات فرهنگی می‌پردازد.
۴. آدینه مهد؛ جهت نگهداری فرزندان که والدین آنها در نماز جمعه شرکت می‌کنند، تأسیس شده است.
۵. روستا مهد؛ مهدکودکی است که توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی و با همکاری شورای اسلامی و تحت نظارت سازمان بهزیستی تأسیس می‌گردد و مسئولیت مراقبت و پرورش کودکان روستایی در ابعاد مختلف از آغاز سه‌سالگی تا شش سالگی را عهده‌دار است.

مهم‌ترین شروط عامه تکلیف، بلوغ است. به‌طورکلی در این مسئله متربی باید مکلف باشد یا کودک ممیز هم مشمول حکم وجوب یا استحباب تعلیم حفظ قرآن می‌شود، دو مبنا وجود دارد:

الف. تکالیف شرعی متوجه کسانی است که شرعاً بالغ هستند. بر این اساس خطابات شرعی از ابتدا متوجه افراد نابالغ نمی‌شود. از این رو مخاطب ادله مثبت تکلیف، افراد بالغ بوده و این ادله از افراد نابالغ انصراف دارد.

ب. خطابات وجوبی، فقط متوجه افراد بالغ می‌شود و افراد نابالغ مشمول خطابات استحبابی هستند. مطابق مبنای دوم، در صورتی که افراد نابالغ اعمال مستحب را انجام دهند، مأجور خواهند بود. از این رو بر تعلیم حفظ قرآن به کودکان، حکم استحباب حمل می‌شود و آنان و مریبان از اجر و پاداش الهی بهره‌مند می‌گردند.

شرایط تکلیف بر دو قسم است:

۱. شرایطی که عقل آنها را به صورت دلیل لَبّی درک می‌کند و تکلیف نیز منصرف یا مقید به آن شرایط است. این قراین لبیه در حکم قرینه متصله هستند.
۲. شرایطی که اگر شرع آنها را بیان نمی‌کرد، عقل آن را نمی‌فهمید؛ مثلاً شارع، رسیدن به پانزده سال قمری برای پسران و نُه

سالگی برای دختران را شرط تکلیف می‌داند. از آنجا که عقل مستقلاً این شرایط را درک نمی‌کند، نمی‌تواند خطاب را به آنها تصبیق کند. لذا برای پابندی به این شرایط، نیازمند دلیل لفظی است.

به نظر می‌رسد ادله‌ای که بلوغ را لازم دانسته‌اند به این معنا اشاره دارند که صرف فهم عقلی کافی نیست. اگر دلیل لفظی، شرط بلوغ را بیان نمی‌کرد، عقل از فهم آن ناتوان بود. باین حال، در این ادله قدر متیقنی وجود دارد که عبارت از تکالیف الزامی اعم و جوب و حرمت است، اما تکالیف رجحانی، استحباب و کراهت، مشمول این ادله نخواهند شد. به طور کلی، تکالیف رجحانی و مستحبات، هم‌چنین ترک مکروهات، مقید به شرایط تکلیف نیستند و به همان دلیل که شخص ممیز، قادر به فهم و تمیز آن مسائل بوده و توان انجام آنها را دارد، کودک نابالغ نیز می‌تواند مخاطب این ادله قرار گیرد و از ثواب مذکور آن بهره‌مند شود.

بر اساس این مطلب، تمامی شروط موجود در خطابات حوزه تعلیم قرآن، در موارد جوب تعلیم، شامل کودکان نمی‌گردد اما در مراتب و مواردی که تعلیم مستحب باشد، این استحباب شامل کودک ممیز هم می‌شود و اصل اولی در تعلیم حفظ قرآن نیز استحباب است. بنابراین تعلیم حفظ قرآن مشروط به بلوغ نبوده و استحباب آن شامل کودکان نابالغ نیز می‌گردد.

علاوه بر آنچه بیان شد، برخی از ادله نیز به صراحت توجه خطاب به کودکان را رفع نموده و آن را مقید به شرط بلوغ می‌داند، برای نمونه در دو حدیث: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ وَ عَنِ الطِّفْلِ حَتَّى يَحْتَلِمَ» (تیمی، ۱۳۸۵: ۱/۱۹۴) و «عَنْ عَلِيٍّ \* قَالَ: لَا حَدَّ عَلَى مَجْنُونٍ حَتَّى يَفِيْقَ وَ لَا عَلَى صَبِيٍّ حَتَّى يَدْرِكَ وَ لَا عَلَى النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱۵۲). در حدیث اول، شرط توجه خطاب به کودک، احتلام که یکی از نشانه‌های بلوغ بوده و کنایه از آن دارد معرفی شده و مراد از رفع قلم از کودک، عدم تعلق حکم به گفتار و کردار اوست.<sup>۴</sup> در حدیث دوم اجرای حدّ شرعی از کودکی که به سن تمیز نرسیده منع شده است که عموماً سن تمیز و توانایی ادراکی همراه با بلوغ یا بعد از آن است. از این رو روایت دوم نیز تکلیف و خطاب حکم را متوجه کودک نمی‌داند.

چنان‌که گذشت، بر اساس ادله ثلاث سبع<sup>۵</sup> که بر آزادی عمل کودکان در هفت سال اول زندگی تأکید دارند، تعلیم قرآن و احکام دین به هفت سال دوم و سوم اختصاص پیدا کرده و شامل کودکان پیش‌دبستانی نمی‌شود. از این رو استنباط حکم فقهی برای آموزش حفظ قرآن به کودکان نابالغ، نشدنی است؛ اما دقت در مسئله حاکی از آن است که هرچند بلوغ شرط عامه تکلیف بوده و کلفت و سختی تکلیف از ابتدا متوجه نابالغ نمی‌شود، اما این عدم توجه خطاب، در حوزه احکام الزامی است یعنی جوب و حرمت از نابالغ منصرف است. در دو روایت فوق نیز مراد از رفع قلم و عدم توجه خطاب به کودک، رفع حکم الزامی است و این منافاتی با شمول حوزه احکام استحبابی و ندبی نسبت به کودکان نابالغ ندارد. مطابق روایات ثلاث سبع، دوره هفت‌ساله اول با اجبار و الزام کودک به حفظ قرآن منافات دارد، در حالی که اصل حفظ قرآن مستحب است. از این رو تشویق و ترغیب کودک به حفظ قرآن منافاتی با ظاهر این روایات ندارد. بله، ممکن است گفته شود ظاهر این روایات، به اصل وظیفه‌مندی والدین اشاره دارد. از این رو در هفت سال اول، وظیفه وجوبی و الزامی بر والدین نسبت به تعلیم و تعلم اجباری کودکان بار نمی‌شود، اما منافاتی ندارد که آنان از باب مؤکد بودن استحباب تعلیم قرآن و حفظ آن به آموزش کودکان روی آورند.

آنچه این دیدگاه را تقویت می‌کند وجود اطلاقات و عموماتی است که از مشروعیت عبادات کودک حکایت دارند و در ابواب مختلف فقهی به صحت و مشروعیت عباداتی مانند نماز، روزه و حج اشاره شده است.

از سوی دیگر بر اساس دلالت برخی از ادله، حفظ قرآن فی نفسه عملی مستحب است و این استحباب شامل مخاطبان نابالغ نیز می شود که در ادامه برخی از این ادله به اجمال بررسی می شوند.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ \* قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِي يَعَالِجُ الْقُرْآنَ وَ يَحْفَظُهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْهُ وَ قَلِيلَةٍ حَفِظَ لَهُ أَجْرَانِ (كليني، ۱۴۰۷: ۶۰۶/۲).

در سند روایت سهل بن زیاد قرار دارد که توثیق ندارد و اعتبار روایت را مخدوش می کند، اما از آنجا که این روایت، دو طریق دیگر<sup>۶</sup> دارد که در آن همه روایت ثقه و امامی هستند، معتبر و صحیح است.

به جهت دلالت باید گفت: بر حفظ قرآن همراه با سختی و مشقت اجر مضاعف بار شده است و بیان اجر و ثواب برای یک عمل، دست کم مستلزم رجحان آن عمل است. بنابراین حفظ قرآن فی نفسه مطلوبیت شرعی و استحباب دارد. مخاطب این حکم، عام است و موضوعاً شامل کودکان نیز می شود؛ زیرا در روایت، ثواب مضاعف بر حفظ با مشقت مترتب شده است. ضمن اینکه روایت از حکم الزامی فارغ است و بیان ثواب عمل، نهایتاً بر استحباب آن دلالت دارد که از این جهت، دخول افراد نابالغ در دایره احکام استحبابی بلامانع است.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ \* قَالَ: الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ (همان: ۶۰۳/۲).

سند این روایت نیز معتبر است و در دلالت آن باید گفت: یکی از معانی متفاهم از عبارت «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ» به یادسپاری قرآن است که با توجه به ثواب مذکور «مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ»<sup>۷</sup> می توان دست کم به استحباب حفظ قرآن حکم نمود. در این روایت نیز حافظ قرآن، مطلق بیان شده و برای آن ویژگی یا سن خاصی ذکر نشده است. از این رو کودک نابالغ نیز مخاطب این حکم است.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ يَعْقُوبَ الْأَحْمَرِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ \* جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَقُلْتَ مِنِّي فَادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَعْلَمَنِيهِ قَالَ: فَكَأَنَّهُ فَرَعَ لِدَلِّكَ فَقَالَ: عَلَّمَكَ اللَّهُ هُوَ وَ إِيَانَا جَمِيعاً (همان: ۶۰۷/۲).

این روایت دو طریق دارد که در هر دو ابن فضال و یعقوب احمر آمده است. مراد از ابن فضال، حسن بن علی بن فضال است و کشی وی را فطحی خوانده است (کشی، ۱۳۹۰: ۵۶۵)، در حالی که نجاشی و شیخ طوسی وی را امامی می‌دانند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۲۰؛ شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۳۵۴). اتفاقاً کشی در فرازی دیگر از کتابش وی را از اصحاب اجماع و ثقه امامی معرفی می‌کند (کشی، ۱۳۹۰: ۳۴۵). یعقوب احمر نیز توثیق دارد (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۴۹) و ظاهراً امامی است. بنابراین روایت دست‌کم موثقه خواهد بود.

ابن اَبی عُمَيْرٍ عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ يَعْقُوبِ الْأَحْمَرِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ \* إِنَّ عَلَيَّ دِينًا كَثِيرًا وَقَدْ دَخَلَنِي مَا كَانَ الْقُرْآنَ يَتَفَلَّتُ مِنِّي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ \* الْقُرْآنَ الْقُرْآنَ إِنَّ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّورَةَ لَتَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تَصْعَدَ أَلْفَ دَرَجَةٍ يَغْنِي فِي الْجَنَّةِ فَتَقُولُ لَوْ حَفِظْتَنِي لَبَلَّغْتُ بِكَ هَاهُنَا (کلیبی، ۱۴۰۷: ۶۰۸/۲).

ابراهیم بن عبدالحمید، واقفی و ثقه (شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۳۳۲؛ همو، ۱۴۲۰: ۱۸؛ کشی، همان: ۴۴۷) است. از این روایت موثقه است.

این دو روایت به جهت دلالتی مضمونی نزدیک به یکدیگر دارند. عبارت «إِنِّي كُنْتُ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ» بر برنامه‌ریزی منظم جهت حفظ کل یا بخشی از قرآن دلالت دارد و عبارت «قَرَأَ» در جمله «كُنْتُ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ» به معنای «حَفِظَ» است (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۴۱۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹۰/۶)؛ به قرینه عبارت «لَقَدْ تَفَلَّتْ مِنِّي طَائِفَةٌ مِنْهُ» که غم و غصه سبب از یاد رفتن و نسیان قرآن شده است. با توجه به این مطالب، سه روایت اخیر بر رجحان مطلق و استحباب حفظ قرآن دلالت دارند.

«وَأَنَّ أَبْدَاكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرَهُ»<sup>۸</sup>.

برخی معتقدند که اکثریت قریب به اتفاق خطبه‌ها نامه‌ها، و کلمات قصار نهج‌البلاغه، مستدل و یا درخور استدلال‌های منطقی است. محتوای آن چنان عمیق و والاست که گواهی می‌دهد تنها از فکر پیامبر یا امام معصومی تراوش کرده است. از این رو معیار حجیت سند، در مورد نهج‌البلاغه تمام است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۵/۱). اما معتقدیم برای اثبات اعتبار سند، هر فراز از نهج‌البلاغه باید مورد به مورد بررسی شود. هر بخش و فرازی که در کتب روایی دیگر آمده، بر اساس اسناد مربوط باید مورد اعتبار سنجی روایی قرار گیرد؛ اما فرازهای فاقد اسناد، اعتباری ندارند. این فراز از نهج‌البلاغه نیز مسند نیست و از حیث سند نامعتبر است.

آموزش قرآن به عنوان اولین اقدام تعلیمی امیرالمؤمنین علی \* به فرزندش امام مجتبی \* معرفی شده است. «ابتدا» در این روایت، امری نسبی است یعنی هرگاه فرزند توانایی لازم برای یادگیری را کسب کرد، یکی از اولویت‌های آموزشی، تعلیم قرآن است که منحصر به مورد و مصداق خاصی نیست. اینکه فرد بتواند قرآن را از روی مصحف بخواند یا آن را بشنود، از برکند و از حفظ بخواند، در هر دو مورد تعلیم قرن صدق می‌کند.

از این رو «ابتدا» به دو صورت قابل تصور است:

الف. قبل از فراگیری خواندن و نوشتن، قرآن به فرزند تعلیم داده شود.

ب. ابتدا خواندن و نوشتن، سپس قرآن آموزش داده شود.

مطابق صورت اول، مخاطب تعلیم قرآن، کودکان پیش‌دبستانی هستند و مراد از تعلیم قرآن به آنان که هنوز خواندن و نوشتن نمی‌دانند، تعلیم حفظ و به یاد سپاری قرآن است. از این رو تعلیم حفظ قرآن دست‌کم از باب اقتدا به اسوه، مطلوبیت و استحباب شرعی پیدا می‌کند.

«وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ إِسْمَهُ وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ» (سید رضی، ۱۴۳۱: ۳۹۱).

نکاتی که ذیل روایت اول نهج البلاغه بیان شد، عیناً در مورد این روایت نیز صادق است.

کلمه «حق» و مشتقات آن در قرآن و منابع روایی، فراوان به کار رفته است. بحث از واژه حق در این مقام، در تکالیف و روابط اجتماعی است، نه در باب معاملات. واژه «حق» ملازمه قطعی با الزام ندارد؛ چرا که حقوق، ذو مراتب و ذو مدارج بوده و شامل الزام و رجحان می‌شود. برخی از حقوق، اقتضای وجوب دارد و برخی بر اساس قراین یا مناسبت حکم و موضوع، جنبه اخلاقی داشته و اقتضای وجوب ندارد. بنابراین استعمال حق در الزام و استحباب، حقیقی است و این‌گونه نیست که در غیر الزامیات، مجازی باشد. در استفاده وجوب و الزام از واژه حق، با الهام از بحث‌های اصولی سه احتمال قابل طرح است:

۱. کلمه حق برای افاده وجوب تکلیف بر «من علیه الحق»، وضع شده است. بنابراین معنای حقیقی حق، الزام بوده و استعمال آن در غیر الزامیات، مجازی است؛ زیرا معنای اصلی حق، ثابت و واقع می‌باشد که مفاد این ثبوت و وقوع، همان الزام است. پس ثبوت حق بر ذمه فرد، او را به اتیان و ادای آن ملزم می‌کند. طبق این احتمال و بر اساس اصالة الحقیقة، اصل این است که کلمه حق بر الزام حمل شود.

۲. کلمه حق، برای وجوب وضع نشده بلکه در اطلاق مفهوم آن، نوعی ثبوت نهفته است که هرگونه ثبوت مطلق یا نسبی را شامل می‌شود.



۳. کلمه حق، نه به وضع و نه با اطلاق مفهومی، دلالتی بر الزام ندارد بلکه معنای عام و مشترکی دارد که شامل الزامیات و غیرالزامیات می‌شود. لذا قدر متیقن از این واژه، رجحان است.

در ارزیابی و انتخاب احتمال صحیح باید گفت: با تتبع در منابع روایی و اخلاقی، احتمال اول صحیح نیست؛ زیرا دایره حقوق اعم از الزامیات و غیر الزامیات است و اطلاق کلمه حق در هر مرتبه، حقیقی است.

از میان احتمال دوم و سوم، به نظر احتمال دوم صحیح است؛ زیرا در غالب مواردی که این واژه به کار می‌رود، ظهور اولیه آن وجوب و الزام است، مگر اینکه قرینه‌ای بر رجحان و استحباب وجود داشته باشد.

با این حال، کثرت استعمال واژه حق در اخبار و احادیث در حقوق راجح و نه لازم، سبب می‌شود تا نتوان احتمال دوم را اختیار نمود. به تعبیری دیگر: کثرت استعمال حق در امور راجح، آن را به «مجاز شایع» تبدیل نموده است. البته ممکن است طبق مبانی اصولی گفته شود: کثرت استعمال در امور راجح، سبب دست برداشتن از احتمال دوم نمی‌شود؛ زیرا شیوع قرائن مقیده در یک اطلاق، مانع از رجوع به آن نمی‌شود. بنابراین در نبود قرائن خاصه بر رجحان، تعبیر حق افاده وجوب می‌کند.

بنابراین در مقام تئوری و نظری، گرچه کثرت استعمالات استحبابی مانع ظهور اولیه کلمه حق در وجوب نمی‌شود، اما در مقام عمل نمی‌توان به راحتی بدان ملتزم شد.

به هر حال یکی از معانی لغوی<sup>۹</sup> واژه حق، وجوب و ثبوت مطابق با واقع است. بر اساس این معنا، تعلیم قرآن تکلیفی ثابت، بر عهده والدین است که این تکلیف وجوبی، یا بالمباشره یا بالتسبیب انجام می‌گیرد. در تعلیم قرآن، دو اطلاق وجود دارد که اطلاق اول شامل تمامی اقدامات آموزشی اعم از یاد دادن الفاظ، معانی، روخوانی و حفظ قرآن می‌شود و اطلاق دوم شامل نوع مخاطب می‌شود که افراد بالغ و نابالغ را در برمی‌گیرد. از این رو مطابق روایت، تعلیم حفظ قرآن به کودکان دست‌کم دارای رجحان و استحباب است.

تعدادی از روایات فوق به لحاظ سند معتبر بوده و در مجموع بر استحباب حفظ قرآن دلالت دارند. از آنجا که فراگیری حفظ قرآن مطلوبیت دارد، بر اساس قاعده «تلازم تعلیم و تعلم» آموزش و یاد دادن حفظ قرآن به کودکان نیز دست‌کم استحباب دارد.

شیوه آموزش کودک در روند فراگیری و علاقه‌مند شدن وی به حفظ قرآن دارای اهمیت است. به طور کلی می‌توان آموزش حفظ قرآن در مهدکودک را همراه با مراحل و مراتب ذیل پیگیری نمود:

با توجه به ظرفیت و توانایی محدود کودک و اینکه وی هنوز خواندن و نوشتن نیاموخته، شایسته است هدف و تأکید از آموزش حفظ قرآن در دوره پیش‌دبستانی، جنبه آشنایی با قرآن داشته و به شیوه آموزش غیرمستقیم - مانند شعرخوانی و قصه‌گویی - صورت گیرد تا از این طریق انگیزه حفظ قرآن در کودک تقویت شود.

می‌توان در این دوره به آداب آموزشی قرآن پرداخت و برخی از آداب و احکام مرتبط با قرآن - مانند لمس قرآن همراه با طهارت، تکریم ظاهری و نگهداری قرآن - را به کودک، تعلیم داد. در متون روایی نیز آداب آموزشی مورد تأکید قرار گرفته است. برای نمونه، فرازی از رساله حقوق<sup>۱۰</sup> امام سجاد\* که فرمود: «أَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُليْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۱۷۵). یکی از وظایف و مسئولیت‌های پدر را ادب آموزشی به کودک بر می‌شمارد که از اطلاق ادب، می‌توان ادب آموزشی نسبت به تعلیم حفظ قرآن را نیز برداشت نمود. در ادامه برخی از این آداب مورد دقت و بررسی قرار می‌گیرند:

همان‌گونه که در ابتدا بیان شد می‌توان برخی آداب و احکام مرتبط با قرآن را به کودکان آموزش داد. یکی از آموزش‌های تمهیدی، لمس نکردن آن بدون طهارت است. در روایت حریر آمده: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ\* قَالَ: كَانَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَهُ فَقَالَ يَا بَنِي أَقْرَأِ الْمُصْحَفَ - فَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ عَلَى وُضوءٍ. فَقَالَ: لَا تَمَسَّ الْكِتَابَةَ وَ مَسَّ الْوَرَقَ فَأَقْرَأْ» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱/۳۸۳). روایت بر منع لمس قرآن به طور مطلق دلالت دارد و اختصاص به مکلفان ندارد و کودکان نابالغ نیز را شامل می‌شود. گرچه ممکن است عبارت «یا بنی» قرینه‌ای بر شمول روایت نسبت به کودکان باشد؛ اما دستور به قرائت قرآن حاکی از آن است که فرزند توانایی خواندن قرآن پیدا کرده است لذا عبارت مذکور با قبل و بعد از بلوغ سازگار است.

یکی دیگر از آموزش‌های دوران پیش‌دبستانی، ارج نهادن به مقام و عظمت قرآن است؛ هم از راه تبیین والدین و مربیان و هم از طریق مشاهده عملی تعامل آنها با قرآن. در سنین پیش‌دبستانی، کودک همچنان از رفتار والدین و مربیان تقلید می‌کند. احترام به ظاهر قرآن و دقت در نگهداری آن از سوی بزرگ‌ترها برای کودکان بهترین الگو و سرمشق است. از این‌رو در متون فقهی به وجوب احترام قرآن حتی در مجالس عمومی تأکید شده است.<sup>۱۱</sup> تأکید بر احترام قرآن، در محیط آموزشی و در میان همسالان، به تثبیت یادگیری رفتاری در کودکان در این خصوص می‌انجامد. از دلالت التزامی روایاتی<sup>۱۲</sup> که از اهانت به قرآن منع می‌کنند نیز می‌توان رجحان مطلق احترام به قرآن را استنباط نمود؛ یعنی قدر متیقن از روایت، رجحان استحبابی احترام قرآن است که در مواردی هم به حد وجوب می‌رسد و یکی از بارزترین مصادیق اکرام و تعظیم قرآن، آموزش آن به کودکان و فرزندان است.

از آنجا که تعلیم قرآن منحصر به کسانی نمی‌شود که توانایی خواندن از روی مصحف را دارند، بلکه شامل برخوانی قرآن نیز می‌شود. از این‌رو می‌توان برخی سوره‌های کوچک قرآن را به کودکان آموزش داد. بنابراین شیوه آموزش حفظ قرآن در مهدکودک‌ها تلفیقی از روش‌های انگیزشی و بینشی و رعایت توان و ویژگی‌های فردی و سنی

کودک در محدوده آموزش برخی سوره‌های کوچک است.

همان‌گونه که اشاره شد، در تعلیم حفظ قرآن رعایت توان متربی خردسال که هنوز الفبا را نیاموخته اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و اساساً مربی با توجه به میل فطری کودک به معنویت، اتکا به انگیزه درونی و قدرت حافظه او می‌تواند در امر آموزش حفظ قرآن موفق باشد. از این رو در اتخاذ روش آموزش باید دقت کرد تا آزادی عمل از کودک گرفته نشود و آموزش با اجبار و الزام همراه نگردد.

به لحاظ فقهی، اکراه و اجبار در امر تعلیم امور مستحب مانند حفظ قرآن ممنوع است. بر اساس برخی از آیات،<sup>۱۳</sup> استفاده از اکراه شدید (واداشتن به کاری خلاف میل، با تهدید به قتل و آبروریزی) و نیز اکراه متوسط (واداشتن به کاری خلاف میل، با تهدید به ضرر جانی و مالی) برای واداشتن فرزندان به ایمان آوردن و باور به عقاید اسلامی، جایز نیست.<sup>۱۴</sup> پس به طریق اولی استفاده از روش اکراه شدید و متوسط در تعلیم حفظ قرآن (از امور مستحب) جایز نیست.

استفاده از مرتبه خفیف الزام (با استفاده از روش امر و نهی و روش انگیزه بخشی) و مرتبه خفیف اکراه (تهدید به قطع مزایا و امکانات) برای واداشتن فرزندان به کسب حد نصاب ایمان و اعتقاد به اصول عقاید، واجب است؛ البته با لحاظ چند شرط: اولاً: روشی مؤثرتر از الزام نباشد؛ ثانیاً: احتمال تأثیر وجود داشته باشد؛ ثالثاً: الزام نکردن موجب آسیب و ضرر به فرزند شود یا وی را به مسیر گناه و شقاوت اخروی<sup>۱۵</sup> بکشاند.<sup>۱۶</sup> همچنین از آنجا که تعلیم حفظ قرآن فی نفسه مستحب است، حتی به کارگیری مرتبه خفیف الزام نیز در آنجایی ندارد بلکه در نهایت بهره‌گیری از الزام خفیف برای واداشتن فرزندان به انجام مستحبات، با رعایت شرایط آن، مستحب خواهد بود.

مربی در عرصه تعلیم و تربیت، بر اساس پیش‌فرض‌های ذهنی و شناختی که از متربی، اهداف تربیت، محتوای تربیت، روش‌های رسیدن به اهداف دارد عمل خواهد کرد.<sup>۱۷</sup> مربی باید متربی، شرایط و ویژگی‌ها، توانایی‌ها، استعدادها و ظرفیت‌های او را به خوبی بشناسد تا فرایند تعلیم و تربیت با موفقیت به نتیجه رسد. همچنین در هر مقطع سنی از متربیان، باید از روش‌ها، شیوه‌ها و اقدامات تعلیمی و تربیتی خاصی بهره‌گیرد تا آموزش و فراگیری مؤثر واقع شود. از این رو رعایت نکات فوق برای مربی مهدکودک که به امر تعلیم قرآن و روخوانی یا حفظ قرآن مبادرت می‌ورزد، از اهمیت دوچندانی برخوردار است و شایستگی، مهارت و توان علمی مربی مهد قرآن نیز باید همواره مورد توجه قرار گیرد. از این رو نظام آموزش عالی باید به تربیت مربیانی در این زمینه اقدام نموده و به تربیت افرادی پردازد که هم تسلط به شیوه‌های آموزشی و به کارگیری صحیح فناوری‌های نوین آموزشی داشته و هم نحوه ارتباط و تعامل با کودک به ویژه روان‌شناسی کودک و علوم تربیتی را به خوبی فراگرفته باشد (ولی‌زاده، ۱۳۹۰).

به لحاظ فقهی، آموزش و تعلیم قرآن به کودکان پیش‌دبستانی مستحب است. از این رو اجبار و الزام آنها به فراگیری قرآن جایز نیست

و چنانچه این امر موجب دل‌زدگی آنان نسبت به قرآن و فراگیری معارف دینی شود یا در آینده اسباب انحراف کودک را فراهم آورد، حرام است.

به کارگیری شیوه‌های انگیزاننده برای فراگیری و حفظ قرآن، جایز و در مواردی که کودک جز با تشویق و ترغیب به قرآن جذب نمی‌شود، به کارگیری این روش‌ها لزوم عقلی و مطلوبیت شرعی دارد.

علاوه بر توانایی علمی، کسب مهارت‌های تدریس و شناخت ویژگی‌های فردی برای مربی قرآنی مطلوبیت شرعی دارد به ویژه اگر موارد یادشده در ترغیب و انگیزه کودک به حفظ قرآن، مؤثر باشد و روند حفظ قرآن را تسریع بخشد. برای آشنایی و ایجاد انس بیشتر با قرآن، به کارگیری شیوه بازی و استفاده از تصاویر و فیلم‌های آموزشی، شعر و قصه‌های قرآنی همراه با تشویق هدفمند، روند یادگیری قرآن را تسریع می‌بخشد.

با توجه به نظریه هوش‌های چندگانه گاردنر، توانایی هر یک از دانش‌آموزان در تعلم قرآن متفاوت از دیگری است، لذا استفاده از روش‌های آموزشی فراتر از تنوع، یک ضرورت آموزشی است.

البته این‌که این شیوه آموزشی تا چه میزان به گرایش دانش‌آموزان و ایجاد انس با قرآن و یا تأثیرگذاری بر روند تربیت دینی فرد کمک می‌کند و اینکه آسیب‌شناسی و نقاط ضعف و قوت آموزش قرآن در نظام تربیت رسمی چیست؟ و راه‌های نهادینه کردن آموزه‌های قرآنی در بعد عملی کدام‌اند؟ سؤالاتی است که توجه و پاسخ به آنها بیش از هر زمان دیگری ضروری است، به ویژه آنکه رسانه‌ها و فضای مجازی با نفوذ دامنه‌دار خود، فرصت و انگیزه برای فعالیت در سایر عرصه‌ها را به ویژه برای کودکان، نوجوانان و جوانان باقی نگذاشته است.

۱. (روم: ۳۰) «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»
۲. ژن‌ها رمزهای شیمیای بنیادی هستند که طبیعت فیزیکی موجودات زنده را تعیین می‌کنند. ژن‌ها مسئول ساخت DNA هستند و DNA کنترل کننده سلول است که نحوه گسترش سلول را در تمام جهات تعیین می‌کند. مهندسی ژنتیک یا Biotech روابطی است که منجر به ایجاد تغییر در ماده ژنتیکی (DNA) موجودات به روشی می‌شود که هرگز در طبیعت رخ نمی‌دهد. ژنتیک انسانی درباره انتقال صفات وراثتی از والدین به اولاد در جنس انسان، اختلالات و ناهنجاری‌های ژنتیکی و به صورت کلی‌تر در مورد ساختار سلول‌ها از نظر کروموزومی و کارکرد و تغییر و جهش در ژن‌ها می‌پردازد. دانش جاری انسان از ژنتیک، در سال ۱۸۶۶ میلادی با تلاش‌های گریگور مندل اتریشی آغاز، در اوایل دهه ۱۹۵۰ با ارایه الگوی مارپیچ دو رشته توسط آفایان واتسون و کریک برندگان جایزه نوبل پیگیری و با ظهور دانش و فن مهندسی ژنتیک در نیمه نخست دهه ۱۹۷۰، که در واقع سومین دوره حیات ژنتیک نامیده می‌شود با سیری تصاعدی و حیرت‌آور رو به جلو در حال پیشروی است. بسیاری از بیماری‌های ژنتیکی، اینک کاملاً شناسایی شده‌اند که خود موهون پیشرفت شگرف در روش‌های دقیق تشخیصی و مولکولی می‌باشد و اینها از جهت انجام مشاوره‌های ژنتیکی در جوامع نقش بسیار مهمی دارند. (ر.ک: آساد، ۱۳۸۰؛ ۱۳۸۰)
۳. مثلاً پدر و مادر دستوری را عمل می‌کنند که با آن دستور ژن‌ها این‌طور تنظیم می‌شوند که به راحتی قرآن را یاد می‌گیرد یا زبان را سریع یاد می‌گیرد.
۴. (شیخ طوسی، الخلاف: ۳/۳۵۳): «و رفع القلم یقتضی أن لا یكون لکلامه حکم».
۵. (کلینی، ۱۴۰۷: ۶/۶۶) چندین روایت در این باب آمده که به یک مورد آن اشاره می‌شود: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَعَصِمِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ \* قَالَ: الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ.
۶. طریق اول: «محمد بن یعقوب عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن الفضيل بن يسار عن أبي عبد الله \*». طریق دوم: «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن الفضيل بن يسار عن أبي عبد الله \*».
۷. همراهی و مصاحبت با ملائک الهی.
۸. (سید رضی، ۱۴۳۱: نامه ۳۱) (و من وصیة له \* للحسن بن علی کتبتها الیه بحاضرن منصرفا من صفین).
۹. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/۶): «حَقَّ الشَّيْءُ يَحِقُّ حَقًّا أَوْ وَجِبَ وَجُوبًا» (ابن فارس ۱۴۳۰: ۲/۱۵): «المعنا والقاف أصل واحد وهو يدل على إحكام الشيء»، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۶) «أصل الحَقِّ: المطابقة والموافقة».
۱۰. منابع اصلی رساله حقوق، من لایحضره الفقیه (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۲/۶۱۹)، مجالس مرحوم صدوق (همو، ۱۳۷۶: ۳۶۸)؛ الخصال مرحوم صدوق (همو، ۱۳۶۲: ۲/۵۶۴)؛ تحف العقول ابن شبه حرانی (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۵۵)؛ مکارم الاخلاق طبرسی (طبرسی، ۱۴۱۲: ۱۹) است. این رساله در تحف العقول و مکارم الاخلاق به صورت مرسله و مقطوعه ذکر شده، اما مرحوم صدوق، چهار سند برای این رساله آورده است. نتیجه بررسی این چهار سند حاکی از آن است که در مجموع سند دوم مشیخه من لایحضره الفقیه پذیرفتنی است و سایر اسناد، نقش مؤید را خواهند داشت. مؤید دیگر اعتبار سند، شهرت رساله حقوق است. بنابراین، عبارات این رساله در کتب مرحوم صدوق نزد ما معتبر خواهد بود.
۱۱. (سبزواری، ۱۴۱۳: ۴/۲۰۵): «قد شاع فی مجالس الفاتحة توزیع أجزاء من القرآن علی الواردین و هو فعل حسن و إن لم أجد له مأخذا شرعیا فی النصوص و لا من الأسلاف و علی آی تقدیر یجب احترام القرآن للموزع و الأخذ و لا یجب أخذه علی الجالس، کما لا یجب قراءته لو أخذه و كذلك لا یجب الإعلام بآئه لم یقرأ، کل ذلك للأصل».
۱۲. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۶/۱۶۹): «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْأَخْرِينَ - إِذَا هُمْ بِشَخْصٍ قَدْ أَقْبَلَ لَمْ يَرْقُطْ أَحْسَنَ صُورَةَ مِنْهُ - فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُوَ الْقُرْآنُ قَالُوا هَذَا مِنَّا - هَذَا أَحْسَنُ شَيْءٍ رَأَيْنَا فَإِذَا انْتَهَى إِلَيْهِمْ جَازَهُمْ - إِلَى أَنْ قَالَ حَتَّى يَقِفَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ - فَيَقُولُ

الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي - لَأُكْرِمَنَّ الْيَوْمَ مَنْ أَكْرَمَكَ وَأَلْهِيَنَّ مَنْ أَهَانَكَ.»

۱۳. «لا إكراه في الدين قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ هیچ اجباری در دین نیست و راه از بی‌راهه به خوبی آشکار شده است؛ پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای دانا است» (بقره: ۲۵۶)؛ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر کس در زمین است همه آنها یکسر ایمان می‌آوردند؛ پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی بگردند؟!» (یونس: ۹۹)؛ «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ؛ شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی. اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن، گردن‌هایشان خاضع شود» (شعراء: ۳ و ۴)؛ «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...؛ و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است؛ پس هر که بخواهد بگردد و هر کس بخواهد انکار کند، که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد...» (کهف: ۲۹).

۱۴. مقصود از عدم جواز، عدم امکان است؛ زیرا اساساً الزام و اکراه به ایمان، ممکن و مقدور نیست.

۱۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید. بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گماشته شده‌اند]» (تحریم: ۶)؛ «لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ» (بقره: ۲۴۳). بر اساس این احتمال که «لا تضار» فعل معلوم باشد، معنای آیه چنین است: «نباید پدر و مادر به کودک ضرری برسانند».

۱۶. وجوب الزام و اکراه خفیف به عقیده، در این گزاره به معنای امر به مقدمات عقیده‌مندی است؛ زیرا عقیده، امری قلبی است و قابل الزام و اکراه نیست.

۱۷. اصطلاحاً گفته می‌شود هر مربی از یک فلسفه تربیتی نانوشته‌ای پیروی می‌کند و حتی برخی از محققان معتقدند به تعداد مربیان، فلسفه و روش تعلیم و تربیت وجود دارد.

- آساد، محمدتقی، مبانی ژنتیک، تهران، انتشارات دنیا، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قاهره، المكتبة الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
- اعرافى، علیرضا، فقه تربیتی مبانی و پیش فرض‌ها، قم، مؤسسه فرهنگی و هنری اشراق و عرفان، چاپ سوم، ۱۳۹۴.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الكتاب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- جبار پور، مرتضی و دیگران، ژنتیک انسانی، تهران، انتشارات عمیدی، ۱۳۸۰.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسة آل البيت<sup>ا</sup>، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- راغب، حسین بن محمد، راغب، مفردات الفاظ قرآن، لبنان-سوریه، دار العلم-الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، قم، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.
- سید رضی، محمد بن حسین بن موسی، نهج البلاغة، المجمع العالمی لاهل بیت<sup>ا</sup>، بی‌جا، چاپ پنجم، ۱۴۳۱ق.
- طوسی (شیخ طوسی)، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_، تهذیب الأحكام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_، رجال الشیخ الطوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته، چاپ سوم، ۱۴۲۷ق.
- عکبری (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، الأمالی، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، نشر کتابچی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- \_\_\_\_\_، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- \_\_\_\_\_، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- \_\_\_\_\_، معانی الأخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال الکشی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امیرالمؤمنین، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷.
- \_\_\_\_\_، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه ۱۴۰۷ق.
- نعمان بن محمد تیمی، دعائم الإسلام، قم، مؤسسه آل البيت<sup>ا</sup>، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.

## Teaching Memorization of Quran in Kindergartens According to Educational Jurisprudence \*

Alireza A'rafi \*\*  
Sayyid 'Inayatullah Kazemi \*\*\*

### Abstract

This article seeks to draw out the juridical standpoint concerning memorization of the Quran in Kindergartens using references and analytical method with emphasis on jurisprudential deduction. Memorization of the Quran means that a preschooler is persuaded or made to memorize the Quran at a time when he is not duty-bound. Since he is not under any religious obligation, the deduction of a juridical ruling becomes challenging. However, by scrutinizing the arguments regarding people who have no obligation, it can be inferred that those arguments apply to adults and categorically do not include children below the age of maturity. When it comes to the arguments, a general instruction can be inferred regarding memorization of the Quran per se which means that it is recommended for preschoolers to memorize the Quran. Given the fact that the narrations have not specified an age for memorization of the Quran and also the natural tendency of the child to spirituality and his memory power, in the eye of reason and custom there is no objection about a preschooler memorizing the Quran. As well, by clarifying the criterion through analyzing the significations of the narrations according to which teaching the Quran to a child is among the rights of a child upon his parents, we can, at least, deduce the desirability of teaching the memorization of the Quran. It is therefore not permissible to force them to learn the Quran. In case, this leads to their aversion or deviation in the future, it is forbidden.

**Keywords:** age of instruction, discerning child, unbound, forced education, tutor's personal traits.

---

\* Date of submission: ۱۶/۸/۲۰۱۸ Date of acceptance: ۲/۱۰/۲۰۱۸.

\*\* Lecturer of Dars-e Kharij in the Islamic Seminary of Qom ([www.eshragh-erfan.com](http://www.eshragh-erfan.com)).

\*\*\* PhD student of educational jurisprudence in Ishraq and Irfan University (corresponding author) (Enayat۲۰۰@chmail.ir).